

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)

پارت 144

_ببین هنوزم دیر نشده اگه فکر می کنی نمی تونی می تونیم دادگاه و عقب
بندازیم.

مخالفت کردم

_نه میخوام امروز تمومش کنم.

سری تکون داد و پیاده شد ماشین و دور زد و در سمت من و باز کرد.

پیاده شدم و نگاهم روی ماشین آرمین ثابت موند.

پس او مده...حتی زودتر از من... اون هم آرمین بد قولی که هیچ جا راس
ساعت حاضر نمیشد.

به کمک مهرداد به سمت دادگاه خانواده رفتیم قرار بود توی یک جلسه از
هم جدا بشیم.

به همی راحتی... اخمهام و در هم کشیدم طوری که انگار اصلا ناراحت
نیستم

از دور نگاهم به آرمین افتاد که داشت با تلفن صحبت می کرد.

به خاطر دیشب ازش خجالت می کشیدم

کارم احمقانه بود نباید این روزهای آخر بهش نشون میدادم که احساسم
بهش فرق کرده.

چشمش به ما افتاد و نگاهش روی باند سرم مات موند.

با فاصله ازش روی صندلی نشستیم...

مهر داد خم شد و کنار گوشم گفت

_ بهترین تصمیم و گرفتی اصلا شک نکن

لبخندی زدم و گفتم

_ می دونم به لطف تو...

دستم و فشرد و چیزی نگفت. با کمی من و من گفتم

_ من میخوام خونم و عوض کنم.

با اخم ریزی گفت

_ چرا؟ مشکلی داری؟ نکنه به خاطر پله هاش...

سر تکون دادم... به دروغ گفته بودم از پله ها افتادم.

بدون مخالفت گفت

_ باشه می سپارم یه جای دیگه برات پیدا کنن.

_ من یه خونه ی بزرگ مثل خونه ی آرمین میخوام تو همون منطقه.

متعجب گفت

_ حالا چرا اونجا؟

شونه بالا انداختم و گفتم

_ همین طوری میخوام تلافی روزایی که لهم کرد و در بیارم.

با جدیت گفت

_ با این کار بیشتر خودت و عذاب میدی

_ اما من همین و میخوام داداش.

با تردید نگاهم کرد و سری تکون داد گفت

_ نمی توئم مانعت بشم حالا که این طوری می‌خوای باشه می‌سپارم همون اطراف برات خونه بگیرن.

تشکری کردم و چیزی نگفتم.

نگاهم زیر چشمی به آرمین افتاد. به دیوار تکیه زده بود و بی پروا به صورتم خیره شده بود.

همون لحظه اسممون رو صدا زدن. تتم لرزید... مهرداد حاله رو فهمید و با حمایت دستم رو فشار داد و بلند شد

(رمان در سایت الیاد آپدیت می شود)